درک پایه‌محور در دستگاه تجریدِ ارسطویی

عرض من این است: در درک کلیات، بین افلاطون‌گرائی و ارسطوگرایی تفاوتی بود. افلاطون می‌گفت معلم، معلم نیست بلکه مذکّر است و روح در عالم معانی، مجردات را درک می‌کند؛ ارباب انواع و مثُل را درک می‌کند و مصادیق بیرونی معدّ‌آن درک هستند. مصداق بیرونی معدّ‌است که نفس، در عالم خودش آن معنا را درک کند، آن هم درک نه دقیقاً به‌معنای تعلم، بلکه به‌معنای ظهور و یادآوری؛ لذا می‌گفت مذکّر است. شاگردش ارسطو کلاً این معنا را عوض کرد. ارسطو شخصیت بسیار مهمی داشت. لذا سبب شد مبنای او [افلاطون] رده دوم شد و تا الآن هم حالت بازگشت را ندارد. البته بازگشت می‌کند، چون مبادی آن فراهم است و شاید در فضای علم طولی نکشد که برگردد. ارسطو گفت درک کلی، از راه تجرید است؛ یک مصداق می‌بینیم، دو مصداق می‌بینیم، سه مصداق می‌بینیم و از بین چند مصداق، یک امر مشترک، تجرید و انتزاع می‌کنیم؛ زید را می‌بینیم، عمرو را می‌بینیم، بکر را می‌بینیم و می‌گوییم هر سه تا انسان هستند؛ انسان را به‌عنوان یک مفهوم کلی از مصادیقش تجرید کردیم، نه اینکه مصداق، معدّ‌وصول به یک معنا باشد، بلکه خود کلی، همین است. این مبنایی است که از ارسطو است.

این مبنای ارسطو برای درک پایه‌محور، به همان نحوی که در کلاس منطق یاد گرفته بودیم، خیلی کمک می‌کند. درک معنای افلاطونی در ماشین ممکن نیست، چون جوهره آن، عالم وراء ماده است، اما ببینیم آیا درک کلی در مبنای ارسطویی برای ماشین ممکن هست یا نیست؟ یعنی چند مصداق داشته باشیم و ماشین بفهمد این مصادیق با هم در یک معنایی مشترک هستند؛ این ممکن هست یا نیست؟ و لذا مبنای ارسطویی در بحث ما که هوش و آگاهی پایه‌محور است، خیلی کمک می‌کند؛ ریختی که دارد کمک می‌کند.

بازبینی #2
ایجاد شده 23 نوامبر 2024 15:22:26 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 نوامبر 2024 15:35:57 توسط ... .